

سیری در سیره فردی و اجتماعی امام حسن عسکری علیه السلام

<?xml encoding="UTF-8?">



مقدمه

امام حسن عسکری علیه السلام در روز جمعه هشتم ربیع الثانی سال 232 هجری قمری در مدینه منوره چشم به جهان گشود. پدر بزرگوار آن حضرت امام هادی علیه السلام و مادر مکرمه اش بانوی عارفه ایست که به نام های «سلیل»، «حدیثه» و «سوسن» خوانده می شود. (1)

مدت امامت امام حسن عسکری علیه السلام شش سال بود که از سال 254 هجری قمری شروع و در سال 260 با شهادت آن حضرت پایان یافت. امام حسن عسکری علیه السلام در طول مدت زندگانی و به ویژه در دوران امامت خویش به واسطه مبارزه با طاغوت های زمان در تبعید و زندان و تحت نظر به سر می برد و سرانجام در هشتم ربیع الثانی سال 260 و در 28 سالگی در شهر سامراء و توسط احمد معتمد، پانزدهمین خلیفه عباسی به طرز مرموزی مسموم و به شهادت رسید. (2)

زندگی آن حضرت در دوران شش تن از خلفای ستمگر عباسی سپری شد که به ترتیب جعفر متوکل، محمد منتصر، ابوالعباس احمد مستعین، ابو عبدالله معتز، محمد مهندی و احمد معتمد می باشد. از آنجایی که امام عسکری علیه السلام را در محله عسکر - که محل سکونت سپاهیان ترک عباسی بود - جای داده بودند به آن حضرت عسکری می گویند.

حضرت حجة بن الحسن امام زمان علیه السلام یگانه فرزند و جانشین امام حسن عسکری علیه السلام است که بعد از آن حضرت سکandar کشتی ولایت و امامت گردید و امروزه آفتاب وجودش در پشت پرده غیب قرار گرفته است و به اراده خداوند متعال ظهور نموده و جهان را با نور وجودش پر از عدل و داد خواهد ساخت. در مورد امامت امام عسکری علیه السلام روایات متعددی از ائمه معصومین علیهم السلام نقل شده است که یکی از آن روایات چنین است: یحیی بن یسار قنبری می گوید: امام هادی علیه السلام چهار ماه قبل از شهادت خویش به فرزندش امام حسن عسکری علیه السلام وصیت کرد و به امامت و خلافت او اشاره نمود و در آن حال مرا به همراه عده ای از دوستان و شیعیان بر آن گواه گرفت. (3)

در این نوشتار فرازهایی از ویژگی های برجسته فردی و اجتماعی آن حضرت را می خوانیم:

1- عبادت

امام عسکری علیه السلام همانند پدران گرامی خود در توجه به عبادت خدا نمونه بود. آن حضرت به هنگام نماز از هر کاری دست می کشید و چیزی را بر نماز مقدم نمی داشت. ابوهاشم جعفری در این مورد می گوید: روزی به محضر امام یازدهم مشرف شدم، امام مشغول نوشتن چیزی بود، وقت نماز رسید، امام نوشته را کنار گذاشته و به نماز ایستاد... (4)

عبادت امام عسکری آن چنان قلب ها را مجذوب خود می نمود که دیگران را به یاد خدا می انداخت و حتی افراد گمراه و منحرف رابه راه صحیح هدایت نموده و اهل عبادت و تهجد می نمود و بدترین افراد در اثر جذبه ملکوتی آن بزرگوار به بهترین انسان ها تبدیل می شدند.

روزی برخی از عباسیان از صالح بن وصیف (رئیس فرماندهان نظامی مہندی عباسی) خواستند که بر امام عسکری علیه السلام سختگیری نماید. او گفت: دو نفر از بدترین و سختگیرترین زندانبانان خود را بر ابو محمدابن الرضا (امام عسکری علیه السلام) گماشته ام، اما آن دو در اثر معاشرت با او منقلب شده و در عبادت و مناجات به مراحل عالی قدم گذاشته اند. سپس آندو زندانبان را فراخوانده و در حضور عباسیان از حالات امام عسکری علیه السلام سؤال کرد و آنان گفتند: ما چه بگوییم در مورد کسی که روزها روزه می گیرد و همه شب به عبادت می ایستد و به غیر ذکر و سخن خدا هیچ سخن دیگری بر زبان نمی آورد و هنگامی که به ما نظاره می کند، بر بدن ما لرزه افتاده و کنترل خود را از دست می دهیم! وقتی عباسی ها چنین دیدند منقلب شده و برگشتند. (5)

2- سخاوت

از آنجا که امامان معصوم علیهم السلام برترین نمونه و اسوه کامل صفات عالیہ انسانی بودند، رفتار آنان در همه ابعاد می تواند برای پیروانشان درس آموز باشد. و یکی از آن صفات زیبا، سخاوت است. ما در مورد سخاوت امام عسکری علیه السلام فقط به نقل یک روایت بسنده می کنیم:

محمد بن علی می گوید: زمانی بر اثر تهیدستی کار زندگی بر ما سخت شد. پدرم گفت: بیا با هم به نزد ابو محمد (امام عسکری علیه السلام) برویم. می گویند او مردی بخشنده است و به جود و سخاوت شهرت دارد. گفتیم: او را می شناسی؟ گفت: نه، او را هرگز ندیده ام.

با هم به راه افتادیم. در بین راه پدرم گفت: چقدر خوب است که آن بزرگوار دستور دهد به ما 500 درهم بپردازند! تا با آن نیازهایمان را برطرف کنیم. دویست درهم برای لباس، دویست درهم برای پرداخت بدهی و صد درهم برای مخارج دیگر!

من پیش خود گفتم: کاش برای من هم سیصد درهم دستور دهد که با صد درهم آن یک مرکب بخرم و صد درهم برای مخارج و صد درهم برای پوشاک باشد تا به کوهستان (در اطراف همدان و قزوین) بروم. هنگامی که به سرای امام رسیدیم، غلام آن حضرت بیرون آمده و گفت: علی بن ابراهیم و پسرش محمد وارد شوند. چون وارد شده و سلام کردیم، امام به پدرم فرمود: «یا علی! ما خلفک عنا الی هذا الوقت؟ ; ای علی! چرا تا کنون نزد ما نیامده ای؟»

پدرم گفت: ای آقای من! خجالت می کشیدم با این وضع نزد شما بیایم. وقتی از نزد آن حضرت بیرون آمدیم، غلام آمده و کیسه پولی را به پدرم داد و گفت: این پانصد درهم است، دویست درهم برای پوشاک، دویست درهم برای بدهی و صد درهم برای مخارج دیگر. آنگاه کیسه ای دیگر درآورده و به من داد و گفت: این سیصد درهم است، صد درهم برای خرید مرکب و صد درهم برای پوشاک و صد درهم دیگر برای سایر هزینه ها، اما به کوهستان نرو بلکه به سورا برو... (6)

3- زهد و ساده زیستی

کامل بن ابراهیم مدنی در مورد زهد و ساده زیستی امام عسکری علیه السلام می گوید: جهت پرسیدن سؤالاتی به محضر آن حضرت شرفیاب شدیم. هنگامی که به حضورش رسیدیم، دیدم آن گرامی لباسی سفید و نرم به تن دارد. پیش خود گفتم: ولی خدا و حجت الهی خودش لباس نرم و لطیف می پوشد و ما را به مواسات و همدردی با برادران دینی فرمان می دهد و از پوشیدن چنین لباسی باز می دارد. امام در این لحظه تبسم نمود و سپس آستینش را بالا زد و من متوجه شدم که آن حضرت پوشاکی سیاه و زبر بر تن نموده است. آن گاه فرمود: «یا کامل! هذا لله و هذا لکم؛ این لباس زبر برای خداست و این لباس نرم که روی آن پوشیده ام برای شماست! (7)»

4- جذب عواطف و صید دل های مشتاق

فضائل و کمالات معنوی آن حضرت موجب شده بود که دوست و دشمن شیفته آن حضرت شده و از صمیم قلب به آن حضرت ارادت بورزند و وجود گرامی امام را خواسته یا ناخواسته محترم شمارند. به دو نمونه در اینجا اشاره می کنیم:

1- احمد بن عبیدالله بن خاقان قمی نماینده خلیفه عصر و متصدی خراج شهر قم بود. او با اینکه یکی از دشمنان سرسخت و از آزار دهندگان اهل بیت علیهم السلام بود، در مورد ویژگی های اخلاقی امام حسن عسکری علیه السلام می گوید: من در شهر سامراء هیچ کس از علویان را از لحاظ رفتار و وقار و پاکدامنی و نجابت و بزرگواری برتر از ابومحمد ابن الرضا (امام عسکری علیه السلام) نه دیدم و نه شناختم. او در میان خاندان خویش و قبیله بنی هاشم و سرلشکران و وزیران و سایر مردم و حتی در میان سالخوردگان و اشراف محترم تر و عزیزتر از

همه بود، این حقیقت را من با چشم خودم مشاهده کردم.

روزی در کنار پدرم - که یکی از افراد سرشناس دستگاه خلافت بود - ایستاده بودم و در آن روز پدرم جلسه عمومی داشت و همه افراد را به حضور می پذیرفت. ناگهان نگهبانان خبر آوردند که ابو محمد، ابن الرضا دم در ایستاده است. پدرم با صدای بلند گفت: اجازه دهید وارد شود.

من از این گفت و گو شگفت زده شدم، زیرا تا آن لحظه ندیده بودم که در حضور پدرم جز خلیفه و ولیعهد وی، کس دیگری را با کنیه به او معرفی نمایند. سپس تازه جوانی گندمگون، خوش قامت، زیباروی و با اندامی موزون، با جلال و وقار ویژه وارد اتاق شد. پدرم با دیدن وی از جای برخاست و چند قدم به استقبالش رفت، با آنکه تا آن لحظه ندیده بودم که چنین رفتاری را با یک نفر هاشمی و یا یکی از فرماندهان لشکری نشان داده باشد. چون نزدیکش رسید، دست بر گردن او انداخته و از صورت و سینه اش بوسیده و دستش را گرفت و در روی تخت خود نشانید و خودش نیز پهلوی او نشست و با او به گفت و گوی صمیمانه پرداخت.

پدرم در ضمن صحبت به او «فدایت شوم» می گفت. از برخورد احترام آمیز پدرم با این جوان ناشناس هر لحظه بر حیرتم افزوده می شد. هنگام خداحافظی پدرم با احترام فوق العاده او را بدرقه کرده و او رفت. احمد بن خاقان در ادامه می افزاید: بعد از رفتن او، من به غلامان پدرم گفتم: این چه کسی بود که او را در حضور پدرم با کنیه یاد کردید و پدرم با او این چنین رفتاری محترمانه داشت؟!

گفتند: او یکی از علویان است که به او حسن بن علی می گویند و به ابن الرضا معروف است. شگفتی من بیشتر شد. هنگام شب وقتی پدرم تنها شد، به او گفتم: پدر! این جوان که صبح او را دیدم چه کسی بود که نسبت به او چنین احترام نمودی و در گفت و گوی با او «فدایت شوم» می گفتی؟! و خودت و پدر و مادرت را فدایش می ساختی؟

گفت: «پسرم! او امام رافضیان است، او حسن بن علی است که به ابن الرضا معروف است.»

آنگاه پدرم بعد از اندکی سکوت در ادامه سخنانش چنین گفت: پسر جان! اگر حکومت از دست خلفاء بنی عباس بیرون رود، هیچ کس از بنی هاشم جز او سزاوار آن نیست و این به جهت فضیلت، پاکدامنی، زهد و پرهیزگاری و اخلاق شریف و شایستگی ذاتی اوست. اگر پدر او را دیده بودی، مردی بزرگوار، نجیب و شخصیت با فضیلتی را دیده بودی.»

با شنیدن این سخنان اندیشه و نگرانیم دو چندان شد و خشمم نسبت به پدر افزون گشت. به نظرم سخنان پدر اغراق آمیز می آمد و بعد از آن دلم می خواست در مورد حسن بن علی پرس و جو کنم و پیرامون شخصیت وی کاوش و بررسی نمایم. از هیچ یک از بنی هاشم و سران سپاه و نویسندگان و قاضیان و فقیهان و دیگر افراد، درباره حسن بن علی سؤالی نکردم مگر آنکه او را نزد آنان در نهایت بزرگی و ارجمندی یافتیم. مقام بلند و سخنان نیک و تقدم بر فامیل و سایر بزرگان، از جمله ویژگی هایی بود که من از زبان آنان در ستایش حسن بن علی شنیدم. بعد از این، ارزش و مقام وی در نظرم بزرگ آمد و فهمیدم که دوست و دشمن او را به نیکی یاد کرده و می ستایند.

احمد بن خاقان در ادامه سخنان خویش بعد از نقل ماجرای شهادت امام حسن عسکری علیه السلام می گوید: بعد از رحلت او، جعفر (برادر امام حسن عسکری علیه السلام) نزد پدرم آمد و گفت: «مقام و منصب برادرم را به من بده. من سالی بیست هزار دینار برایت می فرستم.» پدرم به او تندی کرده و گفت: ای احمق! سلطان به روی کسانی که به امامت پدر و برادرت معتقد بودند شمشیر کشید تا آن ها را از عقیده شان برگرداند و نتوانست این کار را عملی سازد (زیرا مردم از روی اخلاص و صمیمیت به آن ها معتقد بودند). پس اگر شیعیان، پدر و برادر تو را

امام می دانند، نیازی به سلطان و غیر سلطان نداری که منصب آن ها را به تو بدهند و اگر نزد شیعیان این منزلت را نداری، بوسیله ما بدان نخواهی رسید.

پدرم به خاطر این سخن جعفر، او را پست و کم عقل خواند، وی را بیرون کرد و تا زنده بود به او اجازه ورود نداد. (8)

2- محمد بن اسماعیل می گوید: علی بن نارمش که دشمن ترین افراد نسبت به اولاد علی بن ابی طالب علیهم السلام بود، موظف به زندانبانی امام حسن عسکری علیه السلام شد. به او دستور دادند که هر چه می توانی بر او سخت بگیر. حضرت عسکری علیه السلام بیش از یک روز نزد او نبود که احترام و بزرگداشت آن حضرت در نظر او به جایی رسید که در برابر امام عسکری علیه السلام چهره بر خاک می گذاشت و دیده از زمین بر نمی داشت. امام از نزد او خارج شد در حالی که بصیرت او به آن حضرت از همه بیشتر و ستایشش برای او از همه نیکوتر بود. (9)

5- پرورش نیروی تفکر و تعقل در افراد

اسحاق کندی فیلسوف عراق بود. او به تالیف کتابی با موضوع تناقضات قرآن همت گماشت. او آن چنان با شور و علاقه مشغول تدوین این کتاب گردید که از مردم کناره گرفته و به تنهایی در خانه خویش به این کار مبادرت می ورزید، تا اینکه یکی از شاگردانش به محضر پیشوای یازدهم شرفیاب شد.

امام به او فرمود: «آیا در میان شما یک مرد رشید پیدا نمی شود که استاد شما را از این کارش منصرف سازد؟! عرض کرد: ما از شاگردان او هستیم، چگونه می توانیم در این کار یا کارهای دیگر به او اعتراض کنیم؟! امام فرمود: «آیا آنچه بگویم به او می رسانی؟» گفت: آری. فرمود: «نزد او برو با او انس بگیر و او را در کاری که می خواهد انجام دهد یاری نما، آنگاه بگو سؤالی دارم، آیا می توانم از شما بپرسم؟ به تو اجازه سؤال می دهد. بگو: اگر پدیدآورنده قرآن نزد تو آید، آیا احتمال می دهی که منظور او از گفتارش معانی دیگری غیر از آن باشد که پنداشته ای؟ خواهد گفت: امکان دارد. و او اگر به مطلبی توجه کند، می فهمد و درک می کند. هنگامی که جواب مثبت داد، بگو: از کجا اطمینان پیدا کرده ای که مراد و منظور عبارات قرآن همان است که تو می گویی؟ شاید گوینده قرآن منظوری غیر از آنچه تو به آن رسیده ای داشته باشد و تو الفاظ و عبارات را در غیر معانی و مراد متکلم آن به کار می بری؟!»

آن شخص نزد اسحاق کندی رفت و همانطوری که امام به او آموخته بود، با مهربانی تمام با او انس گرفت، سؤال خود را مطرح کرد و او را به تفکر و اندیشیدن وادار نمود. اسحاق کندی از او خواست سؤال خود را تکرار کند، در این حال به فکر فرو رفت و این احتمال به نظر او ممکن آمده و قابل دقت بود، برای همین شاگردش را قسم داد که منشا این پرسش را برای او بیان کند. او گفت: به ذهنم رسید و پرسیدم. استاد گفت: باور نمی کنم که به ذهن تو و امثال تو این پرسش خطور نماید، راستش را بگو، این سؤال را از کجا آموخته ای؟ شاگرد گفت: ابو محمد عسکری به من یاد داد. استاد گفت: آری، الان حقیقت را گفتی. چنین سؤالی جز از آن خاندان نمی تواند باشد. آنگاه نوشته های خود را در این زمینه در آتش سوزانید. (10)

6- ترویج فرهنگ صرفه جویی

برنامه ریزی صحیح در زندگی موجب رشد اقتصادی و از زیر ساخت های توسعه اجتماعی و بالندگی اقتصادی یک جامعه محسوب می شود. در سیره امام حسن عسکری علیه السلام در این رابطه نکات قابل توجهی وجود دارد و در ذیل نمونه ای از آن را می خوانیم:

محمد بن حمزه سروری می گوید: توسط ابوهاشم جعفری - که با هم دوست بودیم - نامه ای به محضر امام عسکری علیه السلام نوشته و درخواست کردم که آن حضرت دعا کند تا خداوند متعال در زندگی من گشایشی ایجاد بفرماید. وقتی که جواب را توسط ابوهاشم دریافت کردم، آن حضرت نوشته بود: «مات ابن عمک یحیی بن حمزة و خلف مائة الف درهم و هی واردة علیک، فاشکرالله و علیک بالاعتقاد و ایاک و الاسراف، فانه من فعل الشیطة؛ پسر عمویت یحیی بن حمزه از دنیا رفت و مبلغ صد هزار درهم ارث باقی گذاشت و این درهم ها بر تو وارد می شود (به ارث به تو می رسد) پس خدا را سپاسگذاری کن و بر تو باد به میانه روی، و از اسراف پرهیز که اسراف از رفتارهای شیطانی است.»

بعد از چند روزی، پیکی از شهر حران آمده و اسنادی را مربوط به دارایی پسر عمویم به من تحویل داد. من با خواندن نامه ای که بین آن اسناد وجود داشت، متوجه شدم که پسرعمویم یحیی بن حمزه دقیقا همان روزی فوت کرده است که امام علیه السلام آن خبر را به من داد.

به این ترتیب از تنگدستی و فقر رهایی یافته و بعد از ادای حقوق الهی و احسان به برادرهای دینی ام، طبق دستور امام علیه السلام زندگی خود را بر اساس میانه روی تنظیم نموده و از اسراف و ولخرجی پرهیز نمودم و به این ترتیب زندگی ام سامان یافت در حالی که در گذشته فردی مبذر و اسراف کار بودم. (11)

7- تاکید بر اصل قرآنی تقیه

امام عسکری علیه السلام برای حفظ نهضت اسلامی و ترویج فرهنگ اهل بیت علیهم السلام از روش های مختلفی استفاده می کرد. آن حضرت چون در عصر حاکمیت مستبدترین سلاطین عباسی زندگی می کرد و از خطرات بزرگ نسبت به مذهب شیعه و پیروان آن آگاه بود، همواره پیروان خود را به رعایت اصل قرآنی تقیه سفارش می نمود. آن حضرت طبق آیه تقیه که در سوره آل عمران بیان شده است: «لَا يَتَخَذُ الْمُؤْمِنُونَ الْكَافِرِينَ أَوْلِيَاءَ مِنْ دُونِ الْمُؤْمِنِينَ وَمَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ فَلَيْسَ مِنَ اللَّهِ فِي شَيْءٍ إِلَّا أَنْ تَتَّقُوا مِنْهُمْ تُقِيَّةً وَيَحْذَرُكَمُ اللَّهُ نَفْسَهُ وَ إِلَى اللَّهِ الْمَصِيرُ (12)»؛ «افراد با ایمان نباید به جای مؤمنان، کافران را به دوستی بگیرند و هرکس چنین کند، هیچ رابطه ای با خدا ندارد مگر اینکه از آنان به نوعی تقیه کنید و خداوند شما را از [عقوبت] خود بر حذر می دارد و بازگشت به سوی خداست.»، شیعیان را به تقیه توصیه نموده و به این ترتیب از جان شیعیان پاسداری و حفاظت می کرد. به روایتی در این زمینه توجه کنید:

حلبی (یکی از ارادتمندان امام عسکری علیه السلام) می گوید: در شهر سامراء در روزی که قرار بود امام حسن عسکری علیه السلام به بیرون از منزل تشریف بیاورد، به اتفاق عده ای از شیعیان برای ملاقات آن حضرت در بیرون منزلش به انتظار ایستادیم. در آن حال نامه ای از امام علیه السلام دریافتیم که آن حضرت نوشته بود: «الا لایسلمن علی احد و لا یشیر الی بیده و لایومی فانکم لاتؤمنون علی انفسکم (13) ; کسی [در این موقعیت] به من سلام نکند و با دست خود به من اشاره ننماید و [حتی کوچکترین] اشاره ای نکند، برای اینکه شما امنیت جانی ندارید.»

8- تبیین جایگاه آل محمد علیهم السلام در جامعه

ابوهاشم می گوید: از امام حسن عسکری علیه السلام تفسیر آیه زیر را پرسیدم: «ثم اورثنا الكتاب الذین اصطفینا من عبادنا فمنهم ظالم لنفسه و منهم مقتصد و منهم سابق بالخیرات باذن الله» (14) ; «سپس این کتاب را به گروهی از بندگان برگزیده خود به میراث دادیم، از میان آن ها عده ای بر خود ستم کردند و عده ای میانه رو بودند و گروهی به اذن خدا در نیکی ها پیشی گرفتند.»

امام علیه السلام فرمود: هر سه دسته مربوط به آل محمد صلی الله علیه و آله می باشند. آنکه بر خود ظلم روا داشته، کسی است که اقرار به امام ننموده است و مقتصد کسی است که عارف به مقام امام است و گروه سوم و اشخاصی که سبقت درگرفتن فیض و خیرات دارند، امامان معصوم علیهم السلام هستند.

ابوهاشم می گوید: من در فکر فرو رفتم که این چه عظمتی است که نصیب امامان معصوم علیهم السلام شده و مقداری هم اشک ریختم. امام عسکری علیه السلام نگاهی به من انداخته و فرمود: مقام ائمه بالاتر از آن است که تو در مورد عظمت شان آل محمد صلی الله علیه و آله می اندیشی! شکر خدا را به جا آور که تو را از تمسک کنندگان به ریسمان ولایت آل محمد صلی الله علیه و آله قرار داده است و روز قیامت، زمانی که سایر مردم با رهبران شان محشور می شوند، تو در ردیف پیروان آل محمد صلی الله علیه و آله بوده وبا آنان محشور خواهی شد. تو بهترین راه را انتخاب نموده ای! (15)

9 - اهتمام به دو اصل تولی و تبری

سیره عملی امام عسکری علیه السلام در صحنه های اجتماعی، نکات برجسته ای برای پیروان آن حضرت دارد. یکی از مهم ترین فرازهای سیره اجتماعی آن حضرت، توجه به دو اصل تولی و تبری می باشد. در موارد متعدد و مناسبت های به دست آمده، امام یازدهم علیه السلام شیعیان را به دوستی اهل بیت علیهم السلام و بیزاری از دشمنان آنان ترغیب می نمود. به عنوان مثال روزی علی بن عاصم کوفی که مردی نابینا بود به محضر امام شرفیاب شد. او ضمن گفت و گو با حضرت، ارادت خالصانه خویش را به خاندان نبوت اظهار نموده وگفت: من از

یاری عملی شما ناتوانم و به غیر از ولایت و محبت شما و بیزاری از دشمنانتان و لعن به آنان در خلوت ها سرمایه ای ندارم، با این حال وضعیت من چگونه خواهد بود؟!

امام عسکری علیه السلام فرمود: پدرم از جدم رسول خدا روایت نمود که: «من ضعف علی نصرتنا اهل البيت و لعن فی خلواته اعداءنا بلغ الله صوته الى جميع الملائكة... فاذا بلغ صوته الى الملائكة استغفروا له و اثنو عليه; هرکس توانایی یاری نمودن ما اهل بیت را نداشته باشد و در خلوت هایش به دشمنان ما لعنت بفرستد، خداوند صدای او را به همه فرشتگان می رساند... هنگامی که صدای او به فرشتگان برسد، آنان برای وی طلب آمرزش نموده و او را می ستایند.»

امام علیه السلام در ادامه می فرماید: آن فرشتگان می گویند: «اللهم صل علی روح عبدک هذا الذی بذل فی نصره اولیائه جهده و لو قدر علی اکثر من ذلک لفعّل; خدایا بر روح این بنده ات درود فرست که در یاری اولیائش تمام تلاش خود را انجام می دهد و اگر بیش از این توانایی داشت انجام می داد.» در این حال از طرف خدای سبحان ندا می آید که ای ملائکه من! من دعای شما را در حق این بنده ام اجابت کردم و بر روح او درود فرستادم و در ردیف ارواح ابرار و از بهترین بندگان برگزیده خویش گردانیدم. (16)»

احمد بن مطهر می گوید: یکی از شیعیان به امام عسکری علیه السلام نامه نوشته و در مورد ارتباط با واقفیه (17) سؤال کرد. آن حضرت در جواب نوشت: «آن ها را دوست نداشته باشید، به عیادت مریض های آنان نروید، در تشییع جنازه هایشان شرکت نکنید، بر مرده هایشان نماز نخوانید و در این مورد فرقی نمی کند که کسی امامت یکی از امامان معصوم را انکار کند یا اینکه فردی که دارای مقام امامت از طرف خدا نیست را جزء امامان معصوم بداند و یا (مانند مسیحیان) قائل به تثلیث باشد. بدانید که منکر آخرین امامان معصوم علیه السلام همانند انکار کننده امامان قبلی است و هرکس به تعداد امامان بیفزاید مثل کسی است که از امامان معصوم کم می کند. (18)»

10- پاسخ به پرسش های روز

یکی از مهم ترین موارد در سیره اجتماعی امام عسکری علیه السلام پاسخ گویی به شبهه های فرهنگی و دینی جامعه بود.

ابوهاشم جعفری می گوید: روزی ابوبکر فیهکی از امام یازدهم پرسید: چرا زن بی نوا درارث یک سهم و مرد دو سهم می برد. امام فرمود: «چون جهاد و پرداخت مخارج به عهده زن نیست و نیز پرداخت دیه قتل خطا بر عهده مردان است و بر زن چیزی نیست. (19)»

ابوهاشم در ادامه می افزاید: من پیش خود گفتم که قبلا شنیده بودم «ابن ابی العوجا» از امام صادق علیه السلام همین را پرسید و همین جواب را شنید. در این هنگام که از قلب من چنین سخنی خطور نمود، حضرت رو به من نموده و فرمود: «آری، این سؤال ابن ابی العوجاء است و وقتی سؤال همان است، پاسخ ما نیز همان خواهد بود. اول و آخر ما در علم و منزلت مساوی هستند و برای رسول خدا صلی الله علیه و آله و امیر مؤمنان فضیلت و امتیازشان ثابت است. (20)»

11- تشویق عالمان و دانشمندان راستین

حمایت ائمه اطهار علیهم السلام از دانشمندان راستین و متفکران متعهد، در گسترش فرهنگ غنی و متری اهل بیت علیهم السلام نقش مهمی داشت.

امام عسکری علیه السلام با قدر دانی از چهره های فرهنگی شیعه، جرقه امید را در دل دانشوران و دانش دوستان پدید می آورد و آنان را برای تلاش هرچه بیشتر در راه گسترش فرهنگ شیعه امیدوارتر می ساخت. ابوهاشم جعفری از یاران راستین امام عسکری علیه السلام و از نوادگان جعفر طیار علیه السلام می گوید: روزی کتاب «یوم و لیل» از تالیفات یونس بن عبدالرحمن را به حضرت امام حسن عسکری علیه السلام عرضه کردم. حضرت آن را مطالعه نموده و پرسید: این کتاب تالیف کیست؟

گفتم: این از آثار یونس بن عبدالرحمن از منتسبین به آل یقطین است. امام علیه السلام فرمود: «اعطاه الله بکل حرف نورا یوم القیامة؛ خداوند در مقابل هر حرف [که در این کتاب نوشته،] نوری برای او در قیامت عطا فرماید. (21)»

همچنین امام عسکری علیه السلام در نامه ای به علی بن بابویه قمی - از دانشمندان برجسته شیعه در قم - به نحو شایسته ای او را می ستاید. در بخشی از آن نامه آمده است: ای بزرگ مرد و مورد اعتماد و فقیه شیعیان من، ابوالحسن علی بن حسین قمی! خداوند متعال تو را بر اموری که مورد رضای اوست موفق بگرداند و برای تو فرزندان صالح و شایسته عطا فرماید. ای مرد دانشمند و مورد اطمینان من، ابالحسن! صبر کن و شیعه مرا به صبر فرمان ده، همانا زمین از آن خداست که بندگان را وارث آن می سازد. و سرانجام نیکو برای پرهیزگاران است و سلام و رحمت خدا و برکات او بر تو و بر همه شیعیانم باد. (22)»

12- رهبری مبارزات سری

پیشوای یازدهم علی رغم فشارهای شدید سیاسی و با وجود حضور اجباری در مناطق نظامی و تحت کنترل، با تیز بینی خاصی با دوستان و شیعیان خویش ارتباطی عمیق ایجاد کرده بود.

به عنوان نمونه: امام حسن عسکری علیه السلام در یکی از روزها داود بن اسود را فرا خوانده و چوبی گرد و دراز به اندازه کف دست در اختیارش گذاشت و دستور داد که آن را به عثمان بن سعید عمری از افراد مورد اعتماد امام عسکری علیه السلام و اولین نائب خاص حضرت مهدی علیه السلام برساند.

او می گوید: به قصد اجرای فرمان حضرت عسکری علیه السلام به راه افتادم. در راه با سقایی روبه رو شدم که استرش راه را سد کرده بود. من آن چوب را به هدف راندن استر بالا برده و به حیوان زدم. ناگهان چوب شکسته و شکاف برداشت، چون چشمم به قسمت شکافته چوب افتاد نامه هایی را دیدم که در داخل آن جاسازی شده بود. با عجله چوب را در آستینم پنهان کردم. دراین حال مرد سقا شروع کرد به داد و فریاد کردن، به من و سرورم

دشنام می داد. بعد از انجام ماموریت، به خانه امام علیه السلام بازگشتم. عیسی از خدمتگزاران آن حضرت به نزد آمد و گفت: مولای تو می گوید: «چرا استر را زدی و چوب را شکستی؟! دیگر کاری نکن که نیازی به عذر خواهی داشته باشد و از تکرار خطای خود خودداری نما. اگر شنیدی کسی به ما دشنام می دهد اعتنا نکن و از معرفی خود پرهیز کن، چون ما در سرزمینی بد زندگی می کنیم. پس راه خود را برو و بدان که اخبار و احوال تو به ما می رسد. (23)»

13- نجات جامعه از بحران های سرنوشت ساز

در سامراء قحطی سختی پیش آمد، معتمد خلیفه وقت فرمان داد مردم به نماز استسقاء (طلب باران) بروند، مردم سه روز پی در پی برای نماز به مصلی رفتند و دست به دعا برداشتند ولی باران نیامد، روز چهارم جاثلیق (پیشوای اسقفان مسیحی) همراه مسیحیان و راهبان به صحرا رفت، یکی از راهبان هر وقت دست به سوی آسمان بلند می کرد بارانی درشت فرو می بارید. روز بعد جاثلیق همان کار را کرد و آن قدر باران آمد که مردم دیگر تقاضای باران نداشتند؛ همین موجب شگفتی و نیز شک و تردید و تمایل به مسیحیت در میان بسیاری از مسلمانان شد و جامعه اسلامی در آستانه یک بحران سرنوشت ساز و خطرناک قرار گرفت.

این وضع برخلاف ناگوار بود، پس به دنبال امام عسکری علیه السلام فرستاد و آن گرامی را از زندان آوردند. خلیفه به امام عرض کرد: امت جدت را دریاب که گمراه شده اند!

امام فرمود: از جاثلیق بخواه که فردا سه شنبه به صحرا بروند. خلیفه گفت: مردم باران نمی خواهند بنابراین به صحرا رفتن چه فایده ای دارد؟ امام فرمود: برای آنکه انشاءالله شک و شبهه را برطرف سازم. خلیفه فرمان داد و پیشوای اسقفان همراه راهبان سه شنبه به صحرا رفتند. امام علیه السلام نیز در میان جمعیت عظیمی از مردم به صحرا آمدند. آنگاه مسیحیان و راهبان برای طلب باران دست به سوی آسمان برداشتند، آسمان ابری شد و باران آمد. امام فرمان داد دست راهب معینی را بگیرند و آنچه در میان انگشتان اوست بیرون آورند. در میان انگشتان او استخوان سیاه فامی از استخوان های آدمی یافتند، امام استخوان را گرفت و در پارچه ای پیچید و به راهب فرمود: اینک طلب باران کن. راهب این بار هم دست به آسمان برداشت اما ابر کنار رفت و خورشید نمودار شد. مردم شگفت زده شدند. خلیفه از امام پرسید:

این استخوان چیست؟ امام علیه السلام فرمود: این استخوان پیامبری از پیامبران الهی است که از قبور برخی از پیامبران برداشته اند و استخوان پیامبری ظاهر نمی شود جز آنکه باران می آید. امام را تحسین کردند و استخوان را آزمودند دیدند همانطور است که امام می فرماید. (24)

پی نوشت ها :

1) بحارالانوار، ج 50، ص 236

2) منتخب التواریخ، ص 828؛ بحارالانوار، ج 50، ص 236؛ اصول کافی، ج 1، باب مولد ابی محمد الحسن بن علی علیه السلام.

- (3) اعلام الوری، ص 370.
- (4) بحارالانوار، ج 50، ص 304.
- (5) وفيات الاثمه، من علماء البحرين و القطيف، ص 410.
- (6) اصول کافی، کتاب الحجّة، باب مولد ابی محمد الحسن بن علی، ح 3.
- (7) مستدرک الوسائل، ج 3، ص 243. مستدرک سفینه البحار، ج 9، ص 220.
- (8) اصول کافی، کتاب الحجّة، باب مولد ابی محمدالحسن بن علی علیه السلام، حدیث 1؛ الارشاد، ج 2، ص 321.
- (9) همان، ح 8؛ الارشاد، ج 2، ص 330.
- (10) المناقب، ج 4، ص 424 و 425؛ بحارالانوار، ج 50، ص 311 و ج 10، ص 392.
- (11) کشف الغمه، ج 2، ص 424.
- (12) آل عمران/ 28.
- (13) بحارالانوار، ج 50، ص 269.
- (14) فاطر/ 32.
- (15) الخرائج و الجرائح، قطب الدین راوندی، ج 2، ص 687؛ بحارالانوار، ج 50، ص 259.
- (16) بحارالانوار، ج 50، ص 316 و 317.
- (17) واقفیه کسانی هستند که تا امام هفتم را قبول دارند و به امامان بعدی ایمان ندارند.
- (18) الخرائج و الجرائح، ج 2، ص 685.
- (19) دیه قتل خطائی بر عهده عاقله از خویشاوندان قاتل است. عاقله، برادران، عموها، پسربرادر و پسر عمو و پدر و فرزند قاتل است.
- (20) پیشوای یازدهم، ص 24 و 25.
- (21) رجال نجاشی، ص 447.
- (22) انوار البهیة، ص 220؛ بهجة الآمال، ج 5، ص 419.
- (23) المناقب، ج 4، ص 427 و 428؛ مستدرک الوسائل، ج 12، ص 214.
- (24) پیشوای یازدهم، ص 22، به نقل از احقاق الحق، ج 12، ص 464.